



مقارنه شرایط وصی از دیدگاه مذاهب سبعة اسلامی

نسرین بهرامیان^۱

عبدالکریم گل‌گون^۲

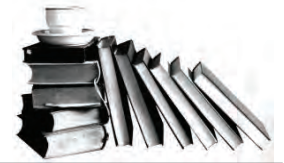
چکیده:

بحث وصیت و وصایت و مسایل پیرامون آن از دیرباز موضوع تحقیق و بررسی دانشمندان حقوق و فقهای اسلام بوده است. آنچه این موضوع را نزد ایشان مهم جلوه داده است، شاید این بوده باشد که انسان غیر معتقد به اصول مذهب و ایدئولوژی دینی، به واسطه این که با فوت خویش، خود را فانی می‌داند و طومار حیات خود را در هم پیچیده می‌بیند، چندان توجهی به اوضاع پس از مرگ خود ندارد و برای وی مهم نیست که بعد از او اموالش چگونه خواهد شد و به چه مصارفی خواهد رسید. اما در جامعه‌ای که انسان‌ها معتقد به عقیده‌ای مذهبی و مؤمن به معاد پس از مرگ هستند، نقش زندگی پس از مرگ در نظر آنان مهم‌تر و خطیرتر از زندگی قبل از مرگ است. لذا افراد معتقد به زندگی اخروی در صدد اصلاح و اداره امور خویش پس از مرگ می‌باشند؛ زیرا خود را حتی پس از مرگ نیز مسؤول و متعهد در مقابل دستورات مذهبی که از جانب خداوند به صورت وحی بر پیامبران نازل شده می‌دانند. در این پژوهش، جایگاه وصیت در جوامع پیشین و سپس در مذاهب اسلامی و و اهمیت آن به صورت تطبیقی مورد مذاقه و مطالعه قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: وصیت، مذاهب سبعة، موصی، وصایت، موصی له.

^۱ دانشجوی کارشناسی گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زرقان، ایران (نویسنده مسئول): n.bahramiyan^{۱۹}@yahoo.com

^۲ دکتری تخصصی، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد شیراز، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران: ak.golgoun@yahoo.com



مقدمه:

یکی از مهم‌ترین راه‌هایی که در جوامع مذهبی جهت اداره امور پس از مرگ مرسوم و متداول بوده، «وصیت» است. سابقه این امر سودمند به زمان‌های بسیار قدیم برمی‌گردد، به حدی که می‌توان گفت در هر زمانی که انسان به زندگی پس از مرگ معتقد بوده، این موضوع نیز با وی همراه بوده است.

حتی می‌توان گام را فراتر گذاشته و گفت که در جوامع لامذهب مثل کشورهای کمونیستی نیز چنین حقوقی وجود دارد و در مجموعه‌های حقوقی آنان، بخشی به مسأله وصیت اختصاص یافته است.

در حقوق اسلام و امامیه نیز که دارای قواعد و مقررات حقوقی بسیار مستحکم و متینی است؛ به امر وصیت و فروع آن اهمیت شایانی داده شده است؛ به صورتی که گزارف نیست ادعا شود که هر انسان مسلمان درباره این موضوع در زندگی خوش فکر می‌کند و به گونه‌ای به آن می‌پردازد و شاید کمتر فردی پیدا شود که بدون وصیت حتی شفاهی از دنیا برود. دلیل این اهمیت فوق‌العاده نیز تصریحاتی است که در قرآن کریم، اولین و اصیل‌ترین منبع حقوق اسلام و نیز در سنت رسول گرامی(ص) به امر وصیت اشاره شده است.

قرآن کریم در جای جای خود به وصیت اشاره نموده و اهمیت آن را یادآوری کرده است: «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیه للوالدین والاقربین» (بقره/۱۸۰)، «دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیاست، برای پدر و مادر و خویشان وصیت کند»

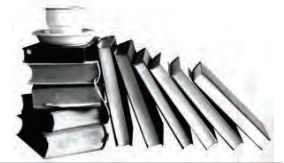
«فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه» (بقره/۱۸۲)، «و هر کس که چنین پنداشته که از وصیت موصی به وارث او ستمی رفته و به اصلاح آن پردازد بر او گناهی نیست»

«شهاده بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیه اثنان ذوا عدل منکم او آخر ان من غیرکم» (مائده/۱۰۶)، «ای اهل ایمان چون یکی از شما را هنگام مرگ فرا رسید برای وصیت خود دو شاهد عادل را گواه بگیرید از خود یا غیر خود»

- «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ ... مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةِ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ» (نساء/۱۱) «سفارش خدا در حق فرزندان این است که پسران دو برابر دختران ارث می‌برند... و پس از انجام وصیتی که شده یا دینی»

در سنت رسول صل الله علیه و آله و سلم نیز به مسأله وصیت توجه خاصی شده است؛ چنان که از آن حضرت منقول است: الوصیه حقّ علی کلّ مسلم. (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۹، ج ۹، ص ۱۷۲) وصیت، حق هر فرد مسلمانی است. همچنین در حدیث دیگر می‌فرمایند: المَحْرُومُ مَنْ حَرَّمَ الوَصِيَّةَ. (محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۰، ج ۱۰، ص ۴۹۴) کسی که از وصیت محروم مانده، برآستی که محروم است.

در روایت دیگری از حضرت آمده است: مَنْ مَاتَ عَلَي وَصِيَّةٍ مَاتَ عَلَي سَبِيلٍ وَ سُنَّةٍ. (محمدی ری شهری، همان) کسی که با وصیت از دنیا برود بر اساس اسلام و سنت رسول فوت نموده است.



همچنین از حضرت ختمی مرتبت چنین نقل شده است: ما یَنْبَغِي لَامْرِيٍّ مُسْلِمٍ أَنْ يَبِيْتَ لَيْلَهُ إِلَّا وَوَصِيَّتُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ. (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۳، ج ۳۵۲) بر مرد مسلمان شایسته نیست که شب را صبح کند مگر اینکه وصیتش زیر سرش باشد.

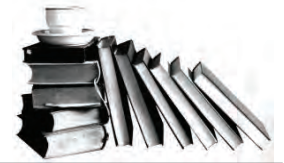
در سیره ائمه شیعه علیهم السلام نیز به این مسأله مهم اسلامی توجه خاصی مبذول شده است. چنان که وصیت مولا علی امیر المؤمنین (ع) به فرزند گرامی اش حضرت حسن مجتبی (س) از وصایای جاودانه تاریخ بشریت به شمار می‌رود و خطیر بودن امر وصیت و ایصاء را نشان می‌دهد.

در حقوق اسلامی و نیز فقه امامیه به پیروی از قرآن کریم و سنت نبوی و ائمه اطهار (ع) بخش‌هایی از کتب حقوقی و فقهی به این موضوع اختصاص یافته است که از آن تحت عنوان «کتاب الوصایا» یاد می‌گردد و در آن به موضوع وصیت، چگونگی آن و فروع مختلفه پیرامون وصیت پرداخته می‌شود و منبع الهام و اقتباس مجموعه قوانین کشورهای اسلامی گردیده است.

در قانون مدنی ما نیز که قسمت اعظم آن از فقه طایفه امامیه (حفظهم لله تعالی) اقتباس شده، از ماده ۸۲۵ الی ۸۶۰ به مبحث وصیت تخصیص یافته که این مواد تقریباً منطبق با نظر اکثریت فقهای امامی است، منتها چون موضوع وصیت تنها به روابط میان انسان و وارث است؛ این مبحث کمتر نگارش یافته است. با نگاهی اجمالی به فهرست کتب منتشره پیرامون شروح قانون مدنی، صحت این امر روشن می‌گردد. نگارنده که اهمیت موضوع وصیت و فروع آن را از دیرباز مورد توجه قرار داده و از طرفی با فقر منابع فارسی در این زمینه روبه رو بوده است، تصمیم به بررسی این مبحث گرفت ولی چون موضوع وصیت، فضایی وسیع را می‌طلبد، بخشی از آن را تحت عنوان «شرایط وصی» انتخاب نمود و چون معتقد به بررسی و تحقیق نظریات مختلف حقوق دانان اسلام در مسایل حقوقی بوده است به مصداق نبوی شریف «اختلاف علماء امتی رحمه» مناسب دید که این عنوان در برخورد علمی آرای فقهای مذاهب اسلامی مورد بررسی و جستجو قرار گیرد.

از طرفی دیگر آنچه مناسب ذکر است این که در بین اهل سنت معمولاً در بررسی اقوال فقهای مذاهب اسلامی تحت عنوان «فقه مقارن» فقط «فقه تطبیقی» تنها به بررسی مذاهب چهارگانه اهل سنت پرداخته می‌شود و به علت عدم آگاهی از فقه امامیه کمتر به آن توجه شده و حتی در بین امامیه نیز کسانی که به بررسی مذاهب پنج‌گانه اسلامی پرداخته‌اند. (مغنیه، الفقه علی المذاهب الخمسه، ج ۲، ص ۱۳۶)

از بررسی مذاهب دیگر موجود در جامعه حقوقی اسلام غافل مانده‌اند؛ در حالی که فرقه‌های مهم دیگری همچون زیدیه و ظاهریه از عامه وجود دارند که هر چند به علت محدودیت جمعیتی و پیروان، رشد چندانی نداشته‌اند، ولی



مطالب سرشار و غنی از مباحث حقوقی در کتب آنان موج می‌زند و جا دارد که اینان نیز در کنار مذاهب خمسسه اسلامی جایی داشته باشند.

تحقیق نویسنده بر اساس آرای فقهای هفت مذهب اسلامی (امامیه، مالکیه، شافعیه، حنفیه، حنابله، زیدیه و ظاهریه) صورت گرفته است. آنچه که از اقوال این مذاهب در این مقاله ذکر شده با مراجعه به منابع اصیل و دست اول آنان که در دسترس بوده صورت گرفته و سعی شده است که تا حد ممکن به نقل قول از دیگران اکتفا نگردد.

شیوه تحقیق چنین است که در ابتدا چون هفت شرط به عنوان شرایط وصی در فقه از آن یاد شده این شروط بترتیب، مورد بررسی قرار گرفته و در ضمن بررسی هر شرط به مقایسه آرا و نقد آنها و نقاط ضعف و قوت هر یک پرداخته و در انتها نتیجه‌گیری شده است.

در بحث دوم به این نکته پرداخته شده که:

وجود این شرایط در وصی در چه زمانی معتبر است؟ در زمان انشای وصیت؟ در هنگام فوت موصی؟ به هنگام اقدام به وصیت؟ زمان قبول وصیت از طرف وصی؟ در این زمینه نیز پس از ذکر اقوال مذاهب هفت‌گانه مذکور به نقد و بررسی و نتیجه‌گیری پرداخته شده است.

در بحث سوم به بررسی فروع پیرامون وصی پرداخته شده است. در این مبحث از مسایل تعدد وصی، تقدم و تأخر نصب چند وصی نسبت به یکدیگر سخن گفته شده است و در پایان به نتیجه‌گیری کوتاه از کلیه مباحث در تحقیق اقدام گردیده است.

شرایط وصی:

۱- بلوغ

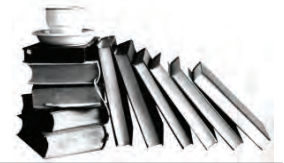
قبل از بررسی شرط بلوغ لازم است به چگونگی موضوع «بلوغ» از دیدگاه فقهای اسلام پرداخت.

از دیدگاه فقهای اسلام، بلوغ بر دو نوع است: الف. بلوغ طبیعی ب. بلوغ تقدیری

الف. بلوغ طبیعی:

آن حالتی است به واسطه وجود علامات و نشانه‌هایی جسمانی چون رویش مو، خروج منی و... تشخیص داده می‌شود. فقهای اسلامی در زمینه آن نشانه‌ها نظریه‌های متفاوتی دارند؛ چنان‌که در بعضی از آن نشانه‌ها با یکدیگر اتفاق نظر داشته و در بعضی دیگر اختلاف عقیده دارند.

از جمله مواضعی که جهت تشخیص حالت بلوغ طبیعی بین فقها اتفاق نظر است، خروج منی از آلت تناسلی شخص است. (شهید اول، اللمعه الدمشقیه، ج ۱، ص ۲۰۲)



می‌توان ادعا کرد که این اتفاق رأیی که در زمینه مذکور بیان شد به این علت است که قرآن کریم و سنت نبوی بدان تصریح نموده است. در قرآن کریم آمده است: «اذ بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستأذنوا»، (نور/۵۹) و آنگاه که اطفال شما به حد بلوغ و احتلام رسیدند باید مانند سایر بالغین البته با اجازه وارد شوند.

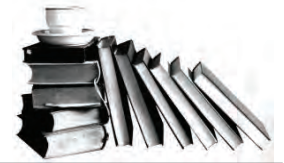
و از پیامبر اکرم (ص) منقول است که: «رفع القلم عن الثلاث...عن الصبی حتی یحتلم» (شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، صص ۹۳-۹۴؛ حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۶۸۱) شاید این اشکال به ذهن برسد که خروج منی از محل معتاد، خاص مردان است لذا برای تشخیص حالت بلوغ طبیعی در زنان به چه رویه ای باید متوسل شد؟

فقه‌ها همگی در این مورد، بروز حالت حیض و نیز حامله شدن در زنان را از جمله علامات بلوغ طبیعی می‌دانند. اما از مواضعی که در تشخیص علامات بلوغ طبیعی بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، رویش موی خشن بر عانه است. فقهای امامیه (عبد القادر عوده، شیخ طوسی، المبسوط، کتاب الحجر) و مالکیه (الدسوقی، مواهب الجلیل لشرح مختصر جلیل، ج ۵، ص ۲۹۱) و حنابله (ابن قدامه، الاقناع، ج ۱، ص ۲، ج ۲۲۲) و شافعیه (المقدسی، الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف، ج ۵، ص ۳۲۰) این حالت را نشانه بلوغ طبیعی می‌دانند؛ در حالی که علمای حنفی این نشانه را دلیل بر بلوغ طبیعی ندانسته و فرقی بین رویش موی خشن بر عانه و محل‌های دیگر بدن قائل نیستند. مذهب مالکیه علاوه بر علایم ذکر شده، بد بو شدن زیر بغل‌ها و کلفت شدن صدای شخص را نیز از جمله نشانه‌های بلوغ طبیعی می‌داند؛ (الحطاب، مواهب الجلیل، ج ۵، ص ۲۹۱) در حالی که فقهای مذاهب دیگر چنین مواردی را در تشخیص بلوغ معتبر نمی‌دانند.

ب. بلوغ تقدیری:

وقتی که با توجه به علایم و نشانه‌های یاد شده نتوان حالت بلوغ را در انسانی تشخیص داد، نوبت به بلوغ تقدیری می‌رسد که آن عبارت از گذشتن مدت معینی از عمر هر فرد انسان است. بین فقهای مذاهب اسلامی در تعیین حد سن بلوغ، اختلاف نظر فراوانی مشاهده می‌شود که در ذیل به ذکر اجمالی آن‌ها پرداخته می‌شود:

فقهای امامیه (شهید ثانی، مسالک الافهام، بی تا، بی ص، کتاب الحجر) و شافعیه (احمد الرملی، نهاییه المحتاج الی شرح المنهاج، ج ۴، ص ۳۴۶) و حنابله (ابن قدامه، الاقناع، ج ۱، ص ۲، ج ۲۲۲) عقیده دارند که سن بلوغ در پسر، گذشتن ۱۵ سال تمام قمری است ولی در زمینه تعیین سن بلوغ دختر، بین آنان اختلاف نظر وجود دارد. فقهای امامیه (شیخ طوسی، المبسوط، بی تا، بی ص، کتاب الحجر) معتقدند که سن بلوغ در دختران، تمام شدن ۹ سال تمام قمری است؛ در حالی که فرقه‌های حنبلی (محمد البیان، اخضر المختصرات، ج ۵، ص ۳۲۰) و شافعی (ابراهیم المقدسی، الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف، ج ۵، ص ۳۲۰) و نیز قاضی ابویوسف (قاضی محمد ملاخسرو، در الاحکام فی شرح غرر الاحکام، ج ۲، ص ۲۷۵) از حنفی‌ها عقیده دارند که سن بلوغ دختر درست مانند سن بلوغ در پسران است که با تمام شدن پانزده



سال قمری معین می شود. اما عده کثیری از حنفیه عقیده دارند که حداقل سن بلوغ در دختران، تمام شدن نه سال قمری است. (همان) مالکیه (الخرشی، شرح الخرشی علی مختصر الجلیل، ج ۲، ص ۵، ج ۵، ص ۲۹۱) معتقدند که سن بلوغ در پسر و دختر ۱۸ سال تمام است؛ در حالی که بعضی از حنفیه (کاشانی، بدایع الصنایع، ج ۱، ص ۷، ج ۷، ص ۱۷۲) عقیده دارند که سن بلوغ در پسر ۱۸ سال تمام ولی در دختران ۱۶ سال تمام می باشد. پس از اینکه حالت بلوغ و انواع آن و عقاید فقهی مذاهب در این زمینه توضیح داده شد؛ به بررسی موضوع بلوغ در وصی و عقاید علما درباره آن می پردازیم.

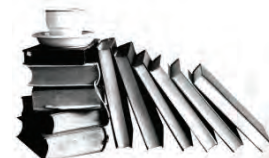
وجود حالت بلوغ در شخص وصی، مورد اجماع کلیه فقهی اسلامی بوده و علت آن نیز این است که شخص نابالغ قادر به اداره امور خودش نیست و قانون وی را در این زمینه، ممنوع اعلام کرده است. لذا به طریق اولی نیز نمی تواند تصدی امور شخص دیگر را که «موصی» باشد به عهده گیرد؛ زیرا وصایت، عبارت از نیابت در حفظ و اداره اموال موصی پس از مرگ است و فکر و جسم شخص نابالغ قادر به چنین کاری نیست. (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۱۹۸)

قاضی ابویوسف حنفی (همان) عقیده دارد که به طور مطلق نمی توان شرط بلوغ در وصی را معتبر دانست. وی چنین نظری دارد: به همان نسبت که وکیل نمودن شخص ده ساله، صحیح است، وصی قرار دادن وی نیز بلاشکال خواهد بود. علمای امامیه عقیده دارند که وصی نمودن شخص نابالغ به طور انفرادی صحیح نیست، ولی اگر شخص بالغی به وی منضم شود، صحیح خواهد بود، منتها شخص نابالغ تا رفع حالت صغر، حق تصرف در مورد وصیت را ندارد و شخص بالغ منضم شده می تواند تا رفع حالت صغر وی در امر وصیت، تصرفات شرعی انجام دهد و اگر وصی صغیر، حالت صغر خود را پشت سر گذاشت و بالغ گردید، بدون این که لازم باشد تا دوباره انشای وصایت جاری شود، می تواند تصرفات خود را به عنوان وصی آغاز نماید. (بحر العلوم، بلغه الفقیه، ص ۴۱۹)

آنچه می توان به عنوان مستند قول امامیه ذکر کرد شمایی از اخبار وارده از ائمه اطهار (علیهم السلام) است که به ذکر یکی از آنان اکتفا می گردد:

« رواه محمد بن الحسن، باسناده عن محمد بن الحسن الصفار، قال: کتبت الی ابی محمد علیه السلام، رجل اوصی الی ولده، و منهم کبار ادرکوا و منهم صغار. ایجوز للکبار أن ینفذوا وصیته و یقضوا دینه لمن صح علی المیت بشهود عدول قبل ان یدرک الاوصیاء الصغار؟ فوقع علیه السلام نعم، علی الاکابر من الوالد ان یقضوا دین ابیهم و لایحبسوه بذلک. » (شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۸۵)

محمد بن حسن مسنداً از محمد بن حسن صفار نقل می کند که وی گفت نامه ای به امام باقر (ع) نوشته و بیان کردم مردی فرزندان خود را که بعضی از آنان کبیر و بعضی دیگر صغیر بوده، وصی خود قرار داده است، آیا اوصیای کبیر می توانند قبل از بلوغ اوصیای صغیر، وصیت موصی را اجرا کرده و دین وی را ادا کنند و بر این کار خود نیز شهودی عادل بگیرند؟ امام در جواب فرمودند که بله، اوصیای کبیر باید ادای دین موصی کرده و آن را بلا اقدام نگذارند.



۲- عقل

فقه‌های کلیه مذاهب همگی عقیده دارند که عقل از جمله شرایط لازم برای شخص وصی است و اگر شخصی، وصی خود را فردی مجنون قرار دهد، این وصیت باطل خواهد بود؛ زیرا شخص مجنون قادر به اداره امور خویش نبوده و به علت اختلال در قوای فکری خود قدرت تصمیم‌گیری و تصرف در مسایل را ندارد و حتی بر خویشتن خود نیز ولایت نداشته و شخص دیگری، باید متصدی امور وی گردد. لذا به طریق اول قدرت اداره امور شخص دیگر را نیز نخواهد داشت. در توضیح بیشتر جنون باید گفت که جنون بر دو قسم است: الف- جنون مطبق ب- جنون ادواری

الف- جنون مطبق: جنون مطبق یا ممتد حالتی است که از فرد مجنون جدا نمی‌شود و همواره در وجود وی استمرار دارد. ب- جنون ادواری: جنون ادواری یا غیرممتد حالتی است که به طور غیردائمی بر شخص، عارض می‌گردد. بدین صورت که گاه با عروض این حالت شخص دیوانه می‌گردد و پس از رفع آن دوباره به حالت عادی خود باز می‌گردد. مثلاً شخص یک ساعت حالت عادی دارد و یک ساعت دیگر جنون پیدا می‌کند یا این که یک فصل از سال، عاقل است و در فصل دیگر جنون پیدا می‌کند.

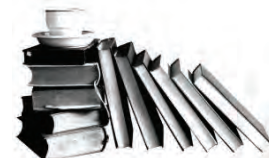
مسأله مهمی که در شرط عقل وصی پیش می‌آید این است که آیا باطل بودن وصایت در صورت جنون وصی، مختص جنون اطباقی است یا این که بین جنون ادواری و اطباقی تفاوتی نیست؟ آنچه که از اطلاق بیان فقها به دست می‌آید این است که ایشان بین مجنون اطباقی و ادواری، تفاوتی قائل نیستند و وصی، خواه جنون مستمر داشته باشد و خواه جنون غیرمستمر، نمی‌تواند متولی امر وصایت گردد.

با تفحص در اقوال امامیه به دست می‌آید که بعضی از آنان بین حالت جنون ادواری و اطباقی تفاوتی قائل نیستند. بدین گونه که وصیت به مجنون ادواری در حالتی که زمان عاقل بودن وی بوده بلاشکال است و می‌توان گفت که در چنین وضعیتی وصایت، معلق بر زمان افاقه شخص وصی است؛ یعنی وی تنها در حالت عقل، وصی است و اگر مجنون شد تصرفاتش باطل است منتها وصایت وی باطل نمی‌شود و چنانچه به حالت بهبودی بازگشت، امر وصایت را بدون لزوم انشای جدید، تصدی می‌کند. (بحر العلوم، بلغه الفقیه، ص ۴۱۵)

عده‌ای از فقه‌های حنفی نیز وصی قرار دادن مجنون ادواری را در حالت افاقه، بی اشکال دانسته و بطلان وصایت را تنها در حالت جنون اطباقی می‌دانند. (قاضی اوزجندی، الفتاوی الخاتیه، ج ۳، ص ۵۳۳)

۳- اسلام

شرط مسلمان بودن «وصی» از جمله شرایطی است که اگر فقه‌های اسلام بر آن اجماع داشته و نظر مخالف معتبری در این زمینه دیده نشود؛ زیرا کلیه فقیهان، وصایت را نوعی ولایت دانسته، بدان وسیله شخص موصی، ولایت اموال خود را پس از مرگ به وصی تفویض می‌نماید.



لذا وصی قرار دادن شخص غیرمسلمان بر امور مسلمانان، نوعی «سبیل» است که به واسطه نص صریح آیه شریفه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» (نساء/۱۴۱) نفی شده است، به علاوه این که علمای اسلامی عقیده دارند که وصیت به شخص غیرمسلمان، نوعی دوستی با فرد کافر است که در فرهنگ قرآنی از آن به «رکون» تعبیر شده است و به نص صریح آیه شریفه «و لا تترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» (هود/۱۱۳) مسلمانان از نزدیکی و همراهی با ظالمان بر حذر شده اند.

بدیهی است که شخص غیرمسلمان به علت عدم توجه به دستورات و عقاید اسلامی، حداقل به خودش ظلم نموده و بالاتر دید ظالم است؛ لذا تفویض وصایت به وی با توجه به نهی آیه شریفه، باطل و حرام خواهد بود.

بعضی از فقهای حنفی، عقیده دارند که وصی قرار دادن شخص ذمی صحیح است؛ منتها بر حاکم شرع واجب است که وی را عزل کرده و وصی مسلمانی را منصوب کند و بر این اساس، کلیه عملیاتی که وصی ذمی، قبل از تاریخ عزل خود انجام داده باشد، همگی نافذ و صحیح خواهد بود. (قاضی اوزجندی، همان، ص ۳۳۴) بر اساس این نظریه، آیه شریفه «ولا تترکوا» فقط دلالت بر حرمت عمل وصایت شخص ذمی دارد، ولی مثبت بطلان و صایت نیست، منتها حاکم شرع به واسطه این که قائم بر نهی از منکر است با عزل وصی ذمی از ادامه این کار حرام جلوگیری می کند.

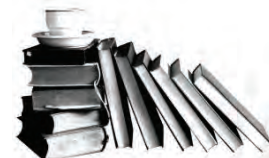
مورد دیگری که در این زمینه قابل ذکر بوده این است که آیا وصی قرار دادن شخص کافر اعم از ذمی یا حربی توسط موصی کافر، صحیح است یا خیر؟ آنچه در بادی امر قابل ذکر می باشد این است که وصی کافر (ذمی یا حربی) به دو دسته تقسیم می شوند:

الف- کافری که بین هم کیشان خود به درستی و عدالت، مشهور است.

ب- کافری که بین هم کیشان خود به فساد و فسق، مشهور است.

اگر موصی کافر، شخص کافر فاسقی را به عنوان وصی خود تعیین نماید، حنابله، (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۱۹۸) شافعیه، (علامه حلی، تذکره الفقها، ص ۳۹۳) و عده ای از امامیه (همان) عقیده دارند که چنین وصیتی صحیح نیست. اما اگر وصی کافر، شخص کافر عادل باشد بعضی از حنفیه (همان) و شافعیه (همان) و امامیه (همان) آن را صحیح می دانند.

ابن قدامه- از فقهای بزرگ عامه- چنین نظری را به اصحاب رأی نسبت داده است. مبنای دلیل اول نیز این است که معتقدان به آن عقیده دارند کافر عادل از مسلمان فاسق بی ارزش تر است و همچنان که مسلمانان فاسق نمی تواند وصی قرار گیرد، به طریق اولی شخص کافر ولو بین هم کیشان خود به عدالت مشهور باشد نمی تواند به عنوان وصی شخص کافر، معین شود. (همان)



۴- عدالت:

قبل از اینکه به بررسی اقوال فقها پیرامون شرط «عدالت» بپردازیم، سزاوار است که معنی فقهی آن و محدوده این شرط را بررسی کنیم.

بنا به تعریفی که ابن رشد- متفکر بزرگ سنی- نموده، عدالت صفتی اضافه بر اسلام است که بر اثر آن، شخص، ملتزم به انجام واجبات و مستحبات و اجتناب از محرمات و مکروهات شرعی می‌گردد. (القرطبی، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، مطبوعه استقامه مصر، ج ۲، ص ۵۰۲) ابوحنیفه -پیشوای فقهی حنیفه- عقیده دارد که چنانچه شخصی ولو خود را بظاهر مسلمان معرفی کند و علم به گناهکاری وی نداشته باشد، عادل است. (همان)

بعضی از فقهای امامیه عقیده دارند که شخص عادل، علاوه بر اسلامیتش باید عمل به واجبات و پرهیز از محرمات داشته و این موضوع در وی استمرار نیز پیدا کرده باشد، یا به عبارت دیگر، دارای ملکه پرهیز از گناه و عمل به واجبات باشد. (خویی، المسائل المنتخبه، ج ۴، ص ۷)

فرقه ظاهریه، معتقدند که چنانچه مسلمانی معروف و مشهور به انجام گناه کبیره نبوده و آشکارا نیز گناه صغیره را بجا نیاورد، عادل است. اینان در توضیح گناه کبیره و صغیره می‌گویند:

گناهان کبیره عبارت از گناهایی است که حضرت رسول (ص) از آنها به عنوان گناه کبیره یاد نموده یا در قرآن کریم برای آنها وعده عذاب داده شده است و گناهان صغیره، آنانی است که نسبت به آنها وعده عذاب در آخرت داده نشده است. (ابن حزم، المحلی، ج ۱، ص ۹، ج ۹، ص ۳۹۳)

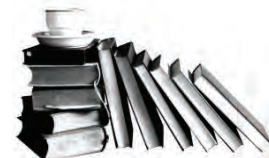
گروهی دیگر از شافعیه معتقدند که عدالت عبارت است از اجتناب از گناهان کبیره مثل قتل، زنا، قذف، رباخواری، ... و عدم اصرار بر صغایر. (الفنایی، فتح المعین بشرح قره العین، ج ۴، ص ۲۷۹، ص ۲۸۰)

آنچه که می‌توان پس از ذکر این اقوال بیان کرد، این است که در فقه اسلامی، اصطلاح شرعی برای لغت عدالت وجود ندارد. فقط می‌توان به مفهوم لغوی آن که مؤید نظر صاحب منهج مبنی بر استمرار در علم به واجبات و پرهیز از محرمات است، اکتفا نمود.

نظریات فقها ودلائل آنان بر لزوم و عدم شرط عدالت در وصی

فقهای ما در زمینه شرط «عدالت» به سه دسته تقسیم شده‌اند:

الف- مشهور علمای امامیه (علامه حلی، تذکره الفقها، ص ۳۹۳) و شافعیه و بعضی از حنابله (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۱۹۹) و مالکیه (المواق، التاج و الاکیل لمختصر خلیل، ج ۶، ص ۳۸۹) و نیز عده ای از زیدیه (ابن المرتضی، البحر الزخار، ج ۱، ص ۵، ج ۵، ص ۳۳۱) عقیده دارند که عدالت از جمله شروط لازمه وصی است، چنانکه مرحوم علامه حلی در تذکره



الفقه‌ها گفته است که «شرط عدالت در وصی مورد تأیید اکثریت علمای امامیه است و بر این اساس وصی قرار دادن فاسق، صحیح نیست و شافعی نیز به این نظر عقیده دارد.» (ابن المرتضی، البحر الزخار، ج ۱، ص ۵، ص ۳۳۱)
ب- گروهی از فقهای حنفی (علامه حلی، مختلف الشیعه، ص ۳۲۰) و بخشی از علمای امامیه (همان)، (همان) و عده‌ای از زیدیه (همان)، شرط «عدالت» را در وصی لازم نمی‌دانند. سرخسی - عالم بزرگ عامه - در زمینه وصایت شخص فاسق و غیر عادل عقیده دارد که وصایت چنین شخصی باطل نیست، منتها بر حاکم شرع واجب است که وی را عزل نموده و شخص عادل را به جای وی منصوب کند؛ زیرا فاسق به طور شرعی می‌تواند ولی بر اموال قرار گیرد و اگر در اموال مورد وصیت، تصرفاتی انجام دهد، این تصرفات تا زمانی که توسط حاکم شرع از منصب خود عزل نگردیده، صحیح و نافذ است. (المبسوط، ج ۲۸، ص ۲۵)

دلایل قائلان به عدم لزوم شرط عدالت در وصی

معتقدان به عدم لزوم شرط عدالت در وصی، دلایلی ذکر کرده‌اند (بحر العلوم، بلغه الفقیه، ص ۴۱۶؛ البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۳۱) که بترتیب بررسی می‌گردد:

اول- همان طوری که توکیل شخص فاسق و تودیع اموال، نزد وی جایز شمرده شده است، وصایت فاسق نیز همانند وکالت بوده؛ لذا باید آن را نسبت به وی جایز بشماریم.

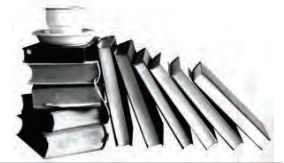
دوم- پیدا نمودن شخص عادل بخصوص در زمان حاضر، امری مشکل بلکه بسیار بعید است و با توجه به اینکه امر وصایت از جمله اموری می‌باشد که مورد حاجت و نیاز مسلمین و عامه مردم است، اگر آن را مقید به وجود وصی عادل نماییم در حقیقت، تعطیل باب وصایت شده و موجب ضرر موصی و ورثه خواهد گردید که هر دوی این نتایج، مطلوب نمی‌باشد.

سوم- وصایت از لحاظ حقوقی، نیابت در اموال است و عمل نیابت در اختیار منوب عنه است و به اراده خود می‌تواند آن را به هر کسی که بخواهد ولو فاسق باشد، اعطا کند.

دلایل معتقدان به لزوم شرط «عدالت» در وصی

قائلان به لزوم شرط عدالت در «وصی» برای اثبات نظریه خود به دلایلی استناد کرده‌اند که (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۲۰۱) اهم آنان ذکر می‌گردد.

اول- ایصاء نوعی تفویض ولایت بر نفس و مال یا بر یکی از آن دو می‌باشد و همان طوری که فاسق، صلاحیت برای ادای شهادت ندارد، نمی‌تواند ولایت را تصدی نماید. لذا فاسق بودن منافی با ولایت است.



دوم- شخص فاسق به علت فسقش، ایمن بر اموال تحت تصرف خود نمی‌باشد؛ زیرا شخص امین باید عادل باشد و زمانی که بین وصی و ورثه و دیگران در مورد وصیت و تصرفات وصی، اختلاف حاصل شود، نمی‌توان به قول وصی اطمینان نمود. زیرا آیه شریفه «ان جائکم فاسق بنیا فتبینوا» (حجرات/۶) از چنین اعتمادی بر اقوال فاسق نهی کرده است؛ لذا هنگامی که عدم امانت شخصی ثابت شده باشد، جایز نیست که به عنوان وصی تعیین شود.

سوم- در عمل وصیت، حقوقی به نفع اشخاص ثالث به وجود می‌آید که باید حفظ گردد و به صاحبانش داده شود. حال اگر شخص فاسقی به عنوان وصی به اموال و ماترک موصی تعیین شود، می‌تواند با اعمال خلاف شرع خود به حقوق اشخاص ذی نفع لطمه وارد سازد، در حالی که چنین عملی به طور شرعی جایز نیست.

ج- تفصیل بین دو نظریه ذکر شده، عده‌ای از فقهای امامیه (بحر العلوم، بلغه الفقیه، ص ۴۱۵) بین دو قول لزوم و عدم لزوم شرط عدالت در وصی، نظر سومی را بیان نموده‌اند.

این گروه عقیده دارند که احراز عدالت در وصی لازم نیست، بلکه همین قدر که شخص، مشهور به فسق نباشد و از وی عمل فاسقانه و خلاف عدالت ظاهر نشده باشد، کافی است.

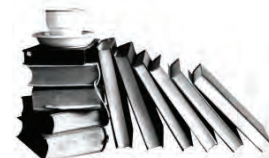
اینان در جهت توضیح رأی خویش، عقیده دارند که آیه شریفه «یا ایها الذین امنوا ان جائکم فاسق...» (حجرات/۶) اختصاص به بررسی خبر و گفتار شخص فاسق دارد و به هیچ وجه ارتباطی با شخص عادل یا شخصی که فسقش آشکار نیست ندارد؛ لذا وجود شرط عدالت در وصی شرط نیست، بلکه عدم مشاهده عمل فاسقانه از وی کافی است؛ زیرا که بین عدالت و فسق حالت تناقض وجود ندارد و می‌توان بین این دو حالت مرتبه‌ای بینابین قائل شد که آن عدم انجام اعمال فاسقانه است، بدون این که شخص، واجد ملکه عدالت باشد.

نقد و بررسی نظریات ذکر شده

الف. نقد و بررسی نظریات گروه اول: دلایلی که قائلان به لزوم شرط عدالت در وصی ذکر کرده‌اند، هیچ یک از مناقشه و نقض، دور نمانده است که ما در ذیل بترتیب به بررسی آنان می‌پردازیم:

دلیل اولی که این گروه از فقها در اثبات نظر خود ذکر کرده‌اند، آشکارا قابل مناقشه و رد است؛ زیرا که برای اثبات نظریه خود به عدم قبول شهادت فاسق تمسک جسته‌اند. بدیهی است بین عدم قبول شهادت فاسق و عدم صلاحیت وی برای ولایت در اموال اشخاص، هیچ‌گونه ملازمه‌ای وجود ندارد که بتوان با اثبات مورد اول، مورد دوم را ثابت نمود.

دلیل دوم معتقدان به لزوم عدالت در وصی، استناد به آیه شریفه «ان جائکم فاسق بنبأ...» بود که با توجه به دستور خداوند بر تبیین و بررسی اخبار و اقوال شخص فاسق، وصایت وی را صحیح نمی‌دانستند. در رد این استدلال باید گفت که آیه شریفه مزبور، فقط امر به بررسی خبر و قول شخص فاسق می‌نماید. لذا هیچ مانعی ندارد، شخصی که عدالتش محرز نیست، به عنوان وصی تعیین شود و بعد از آنکه ثقه و مورد اطمینان بودن وی روشن شد، به گفته‌ها و بیاناتش



توجه و استناد شود. بنابراین؛ به همین علت است که فقهای ما به خبر شخص و ثقه، ولو این که غیرمسلمان نیز باشد، عمل کرده‌اند؛ در حالی که به خبر شخص مسلمان فاسق، عمل نمی‌نمایند.

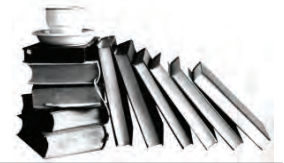
دلیل سوم قائلان به عدالت این بود که وصی نمودن شخص غیرعادل، موجب ضرر بر ورثه و اشخاص ثالث است. زیرا مورد وصیت، متعلق حق غیر است و تسلط غیر عادل بر آن و تصرفاتش موجب ضرر و زیان صاحبان حق می‌گردد. در جواب این دسته باید گفت که این بیان زمانی صحیح است که وصی، شخصی فاسق و غیر امین باشد. اما چنانچه وصی غیرعادل، شخص امین و ثقه و درستکار باشد، چنین ضرری نیز به اشخاص ثالث و وارث، وارد نخواهد شد.

ب. نقد و بررسی نظریات گروه دوم: گروه دوم که شرط «عدالت» را در وصی لازم نمی‌دانستند، جهت اثبات نظریه خویش به دلایلی تمسک جسته بودند که وارد بررسی آنها می‌شویم:

بررسی دلیل اول: در پاسخ دلیل اول اینان باید گفت که: اولاً قیاس وصیت با عقد وکالت، صحیح نیست. البته بدیهی است که بین وصیت و وکالت از جهاتی شباهت وجود دارد. اما نمی‌توان گفت که چون در عقد وکالت، وجود عدالت در وکیل شرط نیست، در وصیت نیز چنین شرطی لازم نیست؛ زیرا عقد وکالت دقیقاً مانند وصیت نمی‌باشد، در غیر این صورت مثلاً چنانچه شخصی سکناى خانه‌اش را برای شخصی وصیت نماید؛ بدین گونه که پس از مرگش، موصی‌له در خانه وی سکنی گزیند، چنین وصیتی باید مفید اجاره باشد؛ زیرا در عقد وکالت هرگاه شخصی به دیگری وکالت دهد که از طرف وی در خانه‌اش سکونت کند و دلیلی هم بر اباحه منفعت خانه به وکیل در دست نباشد، چنین عملی افاده اجاره را می‌نماید؛ در حالی که در وصیت به سکنی هیچ کس قائل به افاده عقد اجاره از چنین وصیتی نمی‌باشد.

ثانیاً جایز بودن توکیل شخص فاسق و نیز ودیعه گذاردن در نزد وی موجب نمی‌گردد که وصی قرار گرفتن وی نیز، جایز شمرده شود؛ زیرا که جواز عمل توکیل یا تودیع در نزد وی بواسطه این است که با اینگونه اعمال، حقی به موکل یا مستودع اعطا می‌شود که بین وکیل و موکل یا مودع و مستودع محفوظ بوده و به اشخاص ثالث سرایت نمی‌کند؛ در حالی که در عمل وصیت، نوعی دخل و تصرف در حقوق دیگران است و تصدی فاسق در این مقام، موجب تضییع حقوق اشخاص ثالث می‌گردد، بنابراین قیاس وصیت با عقد وکالت یا ودیعه نوعی قیاس مع الفارق است.

بررسی دلیل دوم: در رد دلیل دوم قائلان به عدم لزوم شرط عدالت در وصی باید گفت: اولاً، استناد به موضوع تعسر وجود اشخاص عادل وارد نیست. زیرا که بین مسلمانان، اشخاص صالح و عادل بسیار بوده است به گونه‌ای که در هر زمانی چنین افرادی وجود دارند و می‌توان آنها را به عنوان وصی انتخاب نمود و با مقداری جستجو و تفحص به چنین اشخاصی دسترسی پیدا کرد.



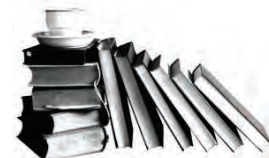
ثانیاً، بر فرض این که بتوان قایل شد که اشخاص عادل و صالح بسیار نادر بوده و دسترسی به چنین اشخاصی مشکل است، باز نمی توان این موضوع را دلیل بر جواز وصی قرار دادن غیر عادل دانست؛ زیرا در بسیاری از موارد که مسلمانان به انجام آن امور نیازمندند وجود دو عادل یا یک عادل شرط است.

مثلاً در لحظه اجرای صیغه طلاق وجود دو شاهد عادل در مجلس طلاق از جمله شرایط لازم برای طلاق است و نیز عدالت، شرط لازم در امام جماعت و جمعه و مرجع تقلید و قاضی و ... است؛ حال آیا با توجه به قول یاد شده می توان گفت که طلاق در حضور دو شاهد فاسق نیز صحیح است؟ یا نماز در پشت سر امام جمعه یا جماعت فاسق بلاشکال است؟ یا این که فتاوی و احکام مرجع تقلید یا قاضی فاسق، نافذ و لازم الاتباع است؟ با این که موارد ذکر شده بیشتر از مسأله وصیت مبتلابه بوده؛ حال آنکه همگی در وجود شرط عدالت در افراد یاد شده متفق القولند.

ج. نقد و بررسی نظریه قائلان به تفصیل: صاحبان نظریه سوم عقیده دارند که تنها عدم ظهور فسق در شخص وصی کافی است و احراز عدالت وی لزومی ندارد. در پاسخ نظر اینان باید گفت، علتی که وجود شرط عدالت را در وصی لازم می کند این است که عدم وجود ملکه عدالت در وصی باعث می شود که هر لحظه خوف این باشد که وی در ورطه انحراف و تخطی از امانت قرار گیرد و شخص مجهول الحال که عدالت وی محرز نیست نمی تواند مورد چنین اطمینانی قرار گیرد. علاوه بر آن چون در عمل وصایت، شخص وصی بر موصی به، مسلط می گردد، باید اعتماد و اطمینان حاصل شود که وی در حفظ این اموال اقدام خواهد کرد. بنابراین بنا گذاردن بر عدم احراز این مطلب که وی اقدام بر اتلاف مال موصی خواهد کرد؛ صحیح نخواهد بود. در نتیجه باید گفت که شخص مجهول العداله شایستگی وصایت را ندارد.

آنچه از بررسی و اعتقاد آرای یاد شده به دست می آید، ما را به سوی نظر دیگری سوق می دهد. به نظر ما، شرط عدالت در وصی از جمله شرایط لازم در وصی نیست، بلکه تنها ثقه بودن و علم به درستکاری و امانتداری وصی، وافی به مقصود است. البته این نظر نه به دلیل ادله ای است که مخالفان شرط عدالت ذکر کرده اند، بلکه آن چنان که قبلاً ذکر شد، بیانات آنان در رد شرط عدالت، محکم و استوار نبوده و قابل مناقشه است، اما آنچه مؤید این نظریه می باشد این است که در رابطه حقوقی وصیت، چون علاوه بر ذی نفع بودن موصی نسبت به اموال و حقوق پس از فوتش، اشخاص ثالث و نیز وارث، نسبت به ماترک حق دارند؛ لذا وصی باید شخصی باشد که با در نظر گرفتن صلاح و فساد و صرفه موصی و اشخاص دیگر نسبت به مورد وصیت عمل نماید. با توجه به این که از نظر فقهی، دلیلی بر اثبات شرط عدالت در دست نیست و آیه شریفه «ان جائکم فاسق»، فقط به بررسی و تبیین خبر فاسق دلالت دارد، می توان گفت که صرف وجود شخص مورد وثوق و اطمینان (ولو عادل هم نباشد) به عنوان وصی، کافی بوده و غرض از ایفاء و وصایت حاصل است.

در بررسی این نظر باید دقت کرد که این موضوع با عقیده سوم که به عنوان نظر تفصیلی ذکر شد، متفاوت است؛ زیرا در نظریه سوم، شرط عدالت به واسطه این که در وصی لازم نیست، مردود اعلام گشته بود، ولی بر رد آن دلیلی اقامه



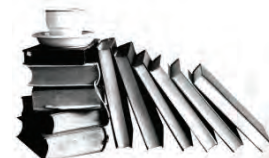
نشده بود؛ چون که معتقدان به شرط عدالت، وجود آن را برای جلوگیری از لغزش وصی لازم می‌دانستند، ولی قائلان نظریه سوم، بدون تعرض به این ملاک، شرط عدالت را لازم نمی‌دانستند. با این که طبق نظریه ما، شرط عدالت به واسطه نبودن دلیل بر لزوم آن، مردود است و صرف مطمئن بودن شخص، کافی است؛ زیرا شرط عدالت برای جلوگیری از لغزش است و فرد ثقه ولو عادل هم نباشد، در امر وصایت، مصون از لغزش است.

۵- کفایت

معنی لغوی و شرعی کفایت: کلمه «کفایت» از لحاظ لغوی به معنای تعادل و تساوی و از لحاظ شرعی به معنای «قدرت وصی بر انجام و اداره امور وصیت» می‌باشد. با توجه به تعریف یاد شده، پنجمین شرط از شرایط موصی، قادر بودن بر انجام و اداره امور وصیت است.

بررسی بیانات فقها پیرامون شرط مذکور: بین فقهای اسلامی در لزوم شرط «کفایت» برای وصی، اختلاف نظر وجود دارد. بدین گونه که آیا با عدم وجود شرط «کفایت» در وی، وصیت باطل است یا این که بلاشکال خواهد بود؟ آنچه که از مالکیه (الدسوقی، حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۴۵۲) نقل شده، این است که اینان شرط «کفایت» را در وصی، ضروری می‌دانند. با توجه به آنچه که صاحب «المغنی» (الدمیاطی، حاشیه اعانه الطالبین، ج ۳، ص ۲۱۸) در کتاب خویش به شافعیه نسبت داده است. این دسته از فقها، شرط «کفایت» را در وصی لازم نمی‌بینند، اما با بررسی اقوال آنان در زمینه مورد بحث چنین به دست می‌آید که این گونه شرطها را لازم می‌دانند، منتها آنچه قابل ذکر است این که فقهای شافعی در فتاوی خویش از این شرط با لفظ «اهتداء الی التصرف» یاد کرده‌اند. بدین معنی که وصی لازم است در تصرفات خود، بصیر بوده و با آگاهی و اطلاع عمل نماید. لذا بر این اساس، وصی قرار دادن شخص ممنوع التصرف مثل سفیه و محجور را باطل دانسته‌اند. (همان) فقهای حنبلی و حنفی و امامی، شرط «کفایت» را در وصی لازم نمی‌بینند و بر این مبنا، وصی قراردادن شخص ناتوان و نیز قادر بر امور وصیت را جایز شمرده‌اند، ولی عقیده دارند که چون وی به تنهایی قادر بر انجام وصیت نیست؛ لازم است که حاکم شرع، شخص دیگری را به وی ضمیمه نماید تا با کمک وی وصیت را به انجام رساند.

قاضی ابو یوسف، فقیه حنفی، عقیده دارد که: «وصیت به شخص عادل که به واسطه عللی قادر به انجام وصیت نیست صحیح بوده و بر حاکم شرع است که شخص امینی را برای یاری ضمیمه وی نماید، زیرا شخص عادل اگر چه ضعیف باشد، اهلیت برای ولایت و امانت را داراست. پس وصیت به وی نافذ بوده و همین طور است اگر شخص در ابتدا قادر بر انجام مورد وصیت بوده ولی بعداً به واسطه عروض حالاتی، قدرت خود را از دست بدهد. لازم به ذکر است که شخص ضمیمه شده توسط حاکم، به عنوان معاون و مساعی وصی عمل خواهد کرد و وصی اصلی همان شخص منصوب



شده از جانب موصی خواهد بود؛ زیرا ولایت حاکم جهت انجام امور وصیت در صورت نبودن وصی یا امتناع وی از عمل به وصیت است و در ما نحن له، وصی عادل، حاضر است.» (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۲۰۱)

مرحوم آیه الله العظمی حکیم و علامه حلی معتقدند که آنچه از ظاهر بیانات علمای امامیه به دست می آید این است که اینان وصیت به شخص عاجز التصرف (مثل سفیه، ضعیف الجسم) را جایز شمرده، منتها عقیده دارند که این نقض در حالت وصی باید به وسیله حاکم شرع با ضمیمه نمودن شخص امینی جهت مساعدت وی جبران گردد. (حکیم، منهج الصالحین، ج ۱، ص ۱۵۹)

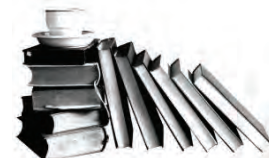
۶- بینایی

مالکیه و امامیه، حنفیه، اکثریت شافعیه و حنبله، شرط بینا بودن را در وصی لازم ندانسته و بر این مبنا وصی نمودن شخص نابینا را صحیح دانسته‌اند.

گروه قلیلی از شافعیه (المواق، التاج و الاکیل لمختصر خلیل، ج ۶، ص ۳۸۹) و (البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۳۱) فقه زیدیه - الفتاوی الخانیه، ج ۴، ص ۳۴ «فقه حنفی» - شرح المنهاج، ج ۶، ص ۱۰۲ «فقه شافعی» عقیده دارند، شخص نابینا همان گونه که اگر خودش متصدی بیع و شراء قرار گیرد، عملش باطل است، بر این اساس وصایت وی نیز باطل خواهد بود. «ابن قدامه» فقیه حنبلی گوید «وصیت نسبت به نابینا صحیح است ولی بعضی از پیروان شافعی با توجه به این که بیع و شراء نابینا را صحیح نمی‌دانند، چنین وصیتی را جایز ندانسته‌اند. سپس این فقیه در رد نظریات این عده می‌گوید که صرف جهت انجام این امور، وکیل بگیرد و همچنین چون شهادت شخص نابینا در محکمه پذیرفته می‌شود و بر اولاد صغیر خود ولایت دارد؛ بنابراین باید معتقد بود که وصایت وی نیز چون شخص بینا، صحیح خواهد بود.» (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۱۹۸)

۷- ذکوریت

مالکیه، (المواق، التاج و الاکیل و مواهب الجلیل، ج ۶، ص ۳۸۹) شافعیه، (نهایه المحتاج، ج ۶، ص ۱۰۲) حنفیه، (سرخسی، المبسوط، ج ۲۸، ص ۲۵) حنبله، (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۱۹۸) زیدیه (البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۲۱) و امامیه، (علامه حلی، شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۶) معتقدند که ذکوریت از شرایط لازم جهت وصایت نیست؛ لذا زن نیز در صورت دارا بودن سایر شرایط وصایت می‌تواند به عنوان وصی تعیین شود. یگانه فقیه‌ای که با وصایت زن مخالفت نموده «عطاء» است. وی با توجه به این که زن نمی‌تواند در منصب قضا قرار گیرد، وصایت او را نیز نفی کرده است. (الحجاوی، ۱۳۵۱ هـ، ج ۱، ص ۱۹۸) معتقدان به صحت وصایت زنان به دلایلی توسط جست‌و‌جی که ذیلاً بررسی می‌شود:



الف: روایات وارده از ائمه اطهار(علیهم السلام) و صحابه پیامبر(ص)

۱. «عن علی بن یقظین، قال: سالت اباالحسن الرضا(ع) عن رجل اوصی الی امرأه و شرک فی لاوصیه معها صبياً، فقال، یجوز ذلک، و تمضی المراه الوصیه، و لانتظر بلوغ الصبی... الخ» (طوسی، ۱۳۱۷هـ، ج ۱، ص ۲، ص ۳۸۵) از علی بن یقظین نقل شده که از حضرت رضا (ع) سؤال نمودم درباره مردی که زنی را وصی خود قرار داده و کودکی را نیز در امر وصایت با وی شریک نموده است. حضرت پاسخ فرمودند که این کار جایز است و زن می‌تواند بدون این‌که منتظر بلوغ کودک گردد، مورد وصیت را مفرداً انجام دهد.

۲. اهل سنت جهت توجیه نظر خویش به عمل عمر بن خطاب که «خفصه» را وصی خود قرار داده بود، استناد کرده و وصایت زن را بلاشکال می‌دانند. (ابو داوود، سنن، به نقل از الوصیه و احکامها، محمد جعفر شمس الدین، ص ۳۸۴) ب: چون زنان، اهلیت شرایط ادای شهادت را دارا هستند و در این زمینه فرقی با مردان ندارند، اهلیت وصایت را هم دارا می‌باشند.

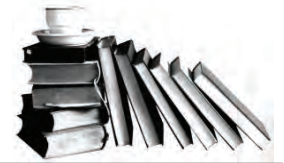
باتوجه به دلیل ذکر شده، می‌توان در رد استدلال «عطاء» که عدم صلاحیت زنان را برای امر قضا دلیل عدم اهلیت آنان برای وصایت می‌دانست؛ چنین پاسخ داد که قضا از جمله مناصبی است که به طور استثنائی زنان از تصدی آن محرومند و این به خاطر وجود ادله‌ای است که آن را مختص مردان نموده و دلیلی ندارد که آن را به مورد وصیت نیز تسری دهیم، در غیر این صورت شهادت آنان نیز باید جایز نباشد، حال این‌که هیچ‌کس به چنین نظری پایبند نیست.

زمان وجود شرایط لازمه در وصی

شروطی که به طور تفصیلی مورد بحث قرار گرفت؛ مجموعه شرایطی بود که فقهای اسلام برای وصی لازم می‌دانستند. بعد از بررسی این شروط، لازم است به مورد مهم دیگری بپردازیم که در مسأله وصایت از اهمیت شایانی برخوردار است. به عبارت دیگر آیا شخص وصی به هنگام انشای وصایت باید دارای شرایط مذکوره بوده یا این‌که باید در زمان فوت موصی واجد این شروط باشد؟ در زمینه مبحث یاد شده، سه مهم فقهی از میان آرای فقهای اسلامی به دست می‌آید که به بررسی آنها می‌پردازیم:

الف: لزوم وجود شرایط لازمه در وصی به هنگام فوت موصی:

بر اساس این دیدگاه، اگر هم وصی به هنگام انشای وصایت، فاقد شرایط لازم باشد، وصایت وی بلاشکال است؛ منتها به هنگام موت موصی، وی باید دارای شروط ذکر شده باشد. شافعیه (نهایه المحتاج، ج ۶، ص ۱۰۲) و عده‌ای از امامیه (شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۷) و گروهی از حنابله (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۱۹۹) و زیدیه (البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۳۱) معتقدند که شرایط لازم برای صحت ایفاء باید به هنگام فوت موصی در وجود وصی باشد. بر اساس این نظریه، اگرچه شروط یاد شده کلاً یا بعضاً به هنگام انشای وصایت در نفس وصی موجود نباشد، وصیت صحیح است؛ منتها اگر به هنگام



فوت موصی، شخص وصی، آراسته به آن صفات باشد، وصایت از ابتدا صحیح خواهد بود و اگر در لحظه فوت موصی، وی فاقد آن شرایط باشد، وصایت از ابتدا باطل است.

شافعیه ضمن بیان قول بالا جهت توجیه نظر خویش، این گونه استدلال کرده‌اند که لحظه‌ای که وصیت از طرف وصی مورد قبول قرار می‌گیرد، زمان فوت موصی است؛ بنابراین وجود شرایط لازم در وصی به هنگام فوت موصی، شرط است و تا قبل از فوت موصی چون هنوز وصایت از طرف وصی منجز نشده، عدم وجود صفات لازم، مانع از صحت آن نخواهد بود. (نهایه المحتاج، ج ۶، ص ۱۲۰)

آنچه از اقوال عده‌ای از فقهای مذهب حنفی به دست می‌آید؛ این است که اینان نیز وجود شرایط لازم را در وصی به هنگام فوت موصی ضروری می‌دانند؛ زیرا در بعضی از فتاوی خویش وصیت به کافر حربی و مرتد را به طور معلق، صحیح دانسته؛ منتها منتهی معتقدند که اگر بعد از انجام وصیت، وصی کافر یا مرتد، مسلمان شود وصیت، منجزاً صحیح واقع شده است. (الفتاوی الخانیه، ج ۳، ص ۵۳۵)

ب: لزوم وجود شرایط لازمه هم در زمان وصیت و هم زمان فوت موصی:

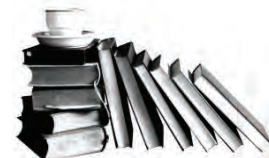
گروهی از حنابله (ابن قدامه، المغنی، ج ۶، ص ۱۹۹) و زیدیه (البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۳۱) و نیز شیخ طوسی (طوسی، ۱۳۶۲، ج ۴، ص ۸۷) از امامیه معتقدند که شروط لازمه در وصی باید هم به هنگام انشای وصایت موجود باشد و هم به هنگام فوت موصی. بر اساس این نظر اگر وصی در زمان انشای وصایت، دارای صفات لازم باشد ولی به هنگام فوت موصی، حتی یک از آن صفات شود، وصیت، باطل خواهد شد.

ج: استمرار وجود شرایط لازم از لحظه انشای وصیت تا لحظه فوت موصی:

گروهی از فقهای زیدی (البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۳۱) و امامیه (کرکی، جامع المقاصد فی شرح القواعد، کتاب وصایا، بدون شماره صفحه) معتقدند که شرایط لازم باید از لحظه انشای وصایت تا لحظه فوت موصی ادامه و استمرار داشته باشد و اگر در برهه‌ای از این زمان مستمر، موصی فاقد بعضی یا همه صفات یاد شده گردد، وصایت باطل خواهد شد. نقد و بررسی نظریات یاد شده آنچه که از نظر استدلالی و عقلی محکم به نظر می‌رسد، همین نظریه اخیر است. دلایلی که این نظریه را تأیید می‌کند، چنین است:

۱- اگر ما وصیت را عقد بدانیم و شرایط یاد شده را نیز از جمله شرایط صحت این عقد قرار دهیم، با توجه به این که شروط لازم برای صحت هر عقد باید قبل از انشای آن موجود باشد؛ اگر در زمان انشای وصیت، هر یک از شروط لازم در وصی وجود نداشته باشد؛ عقد واقع نخواهد شد؛ بنابراین در مرحله ایجاد عقد باید وصی، واجد شرایط لازم باشد.

۲- وصایت، نوعی تفویض حقوق و اختیار به شخص وصی است که طبق نظر شارع این تفویض باید به شخص واجد صلاحیت به عمل آید. با توجه به اینکه از طرف شارع، تفویض اختیارات و حقوق به شخص ناصالح نهی شده است و نهی



در معاملات و عقود اگر نسبت به ارکان عقد باشد، موجب فساد عقد خواهد بود؛ در نتیجه اگر در لحظه ایجاد وصایت، شخص ناصالح، متصدی امر وصایت گردد، عمل وصایت باطل و بلاثر خواهد بود. (بلغه الفقیه، ص ۴۱۹)

۳- در لحظه موت موصی نیز وصی باید واجد لازم وصایت باشد. زیرا مرحله اجرای مورد وصایت، زمان پس از فوت موصی است و بدیهی است که چون هدف اصلی از انجام وصیت، قیام به اجرای مورد وصیت می‌باشد، به طریق اولی شخص وصی باید در هنگام فوت نیز واجد صفات لازم باشد.

علامه حلی می‌فرماید: در این که وصی باید در هنگام فوت موصی، واجد شرایط لازم باشد؛ هیچ اختلافی بین علمای ما وجود ندارد و همچنان که لزوم عدالت و شروط دیگر در شاهد به هنگام ادای شهادت معتبر است، در وصی نیز به هنگام فوت موصی که مرحله اجرای وصیت است، معتبر خواهد بود. (تذکره الفقهاء، ص ۳۹۳)

۴- با توجه به اینکه شارع از وصی نمودن شخص ناصالح نهی کرده، علاوه بر این که وصی باید در هنگام ایجاد عقد و لحظه فوت موصی واجد صفات لازم باشد، اگر بین این دو لحظه نیز (لحظه ایجاد وصیت و فوت موصی) فاقد صفات یادشده گردد، در حقیقت صلاحیت وصایت را از دست داده و مشمول نهی شارع می‌گردد؛ پس لازم است تا بین لحظه انشا و نیز فوت موصی، متلبس به صفات مذکوره باشد.

بررسی فروع پیرامون وصایت

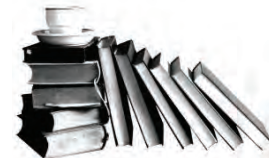
فقه‌های اسلامی نظر به اهمیتی که مسأله وصایت داشته، پیرامون آن فروعاتی را مطرح کرده‌اند و برای اینکه بحث ارائه شده کامل‌تر شود، قسمت مهمی از این فروع ذکر می‌گردد.

تعدد وصی برای یک موصی

اکثریت فقه‌های فرق اسلامی، (المغنی، ج ۶، ص ۱۹۷؛ تذکره الفقهاء، ص ۳۹۳؛ نه‌ایه المحتاج، ج ۶، ص ۱۰۷؛ سرخسی، المبسوط، ج ۲۸، ص ۲۷؛ البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۳۱) تعدد اوصیا را بلاشکال دانسته‌اند؛ منتها باید توجه داشت که مسأله اوصیا نسبت به یک موصی، دارای اشکال و صور مختلفی است که با طرح هر یک از آنها، نظریات و آرای فقهی مربوط را بررسی خواهیم کرد.

۱- طریق اول این است که موصی، دو شخص را به عنوان وصی تعیین نماید؛

بدین‌گونه که هر یک از آن دو در تصرفات و اعمال خویش به طور انفرادی عمل نماید. در چنین صورتی هر یک از دو وصی حق هیچ‌گونه دخالت در عملیات دیگری را نخواهد داشت؛ زیرا هر یک از آن دو در محدوده اختیارات خود عمل کرده و طبق قانون عملیات، و تصرفات هر یک نافذ است؛ مگر این که در لحظه انشای وصایت، چنین اختیاراتی از وی سلب شده باشد.



۲- طریق دوم این است که دو شخص را مجتمعاً در امر وصیت به عنوان وصی تعیین می‌نماید. در چنین صورتی هیچ یک از دو وصی، حق اعمال و تصرفات انفرادی را نداشته و باید با یکدیگر به نحو اجماع و مطابق روح وصیت موصی عمل نمایند و عملیات انفرادی آنها بدون توافق یکدیگر بلااثر خواهد بود. حال چنانچه دو وصی در تصرفات خود نتواند به توافق برسند، بدین‌گونه که وصی اول اراده نوعی خاص از تصرفات را داشته و وصی دوم تصرفات دیگری را اراده کرده باشد، شهیدین عقیده دارند که چنانچه عملیات آنان در مواردی باشد که ضرورت و اجتناب ناپذیر است؛ مثل سرپرستی یتیم و... تصرفات انفرادی هر یک صحیح است. (شهید اول، اللمه دمشقیه، ج ۲، ص ۴۸)

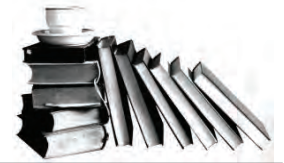
بعضی دیگر از علما عقیده دارند که در چنین مواردی حاکم شرع، آنها را مجبور به توافق می‌نماید و اگر چنین اجباری ممکن نبود، می‌تواند وصی دیگری را به جای هر یک از آن دو یا هر دوی آنها منصوب کند. (نهایة المحتاج، رملی، ج ۶، ص ۱۰۷) فقهای مالکی عقیده دارند که چنانچه دو وصی با یکدیگر به توافق نرسند، حاکم شرع می‌تواند چنانچه مصلحت موصی و دیگران را در جانب یک طرف ببیند به جای وصی مخالف قرار گرفته و با توافق با وصی موافق، امر وصایت را انجام دهد. (شمس الدین محمد الدسوقی، حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، مکتبه التجاریه قاهره، ۱۳۷۳ هـ، ج ۷۴ ص ۴۵۴)

۳. طریقه سوم این است که موصی به دو وصی به صورت مطلق وصیت می‌کند؛

بدین‌گونه که مثلاً وصیت می‌کند که شما دو نفر امور ثلث اموال مرا پس از مرگم اداره کنید. در چنین وصیتی موصی به طور اطلاق وصیت نموده و قید نکرده که آیا اوصیا، مجتمعاً باید امور وصایت را انجام دهند یا این که باید منفرداً عمل نمایند. در چنین فرضی، فقهای امامیه، (تذکره الفقها، ص ۳۹۳) شافعیه، (نهایة المحتاج، ج ۶، ص ۱۰۷) حنبلی (المغنی، ج ۶، ص ۱۹۷) و مالکیه (حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۴، ص ۴۵۳) عقیده دارند که هیچ یک از دو وصی، حق ندارند به صورت انفرادی عمل نمایند.

ابو حنیفه، پیشوای فرقه حنفی معتقد است که در چنین فرضی هر یک از دو وصی می‌تواند در شش قلم از اشیاء که عبارتند از: کفن میت، ادای دیون، ردّ ودیعه، خرید امور ضروری مورد وصیت مثل خرید لباس و غذا برای صغیر و قبول هبه از طرف وی، و حلّ و فصل دعاوی له یا علیه میت، به طور انفرادی عمل نماید. در چنین فرضی، فقهای امامیه، شافعیه، حنبلی و مالکیه عقیده دارند که هیچ یک از دو وصی، حق ندارند به صورت انفرادی عمل نمایند. ابو حنیفه - پیشوای فرقه حنفی - معتقد است که در چنین فرضی هر یک از دو وصی می‌تواند در امور ششگانه عمل نماید.

بدیهی است، همان طوری که شیوه ابوحنیفه است، وی در صدور چنین نظری به استحسان که از ادله استنباط احکام در فرقه حنفی است، توسل جسته و عقیده دارد که این امور ششگانه از مواردی است که نظم جامعه به آن بستگی دارد و تأخیر در اجرای آن مضرّ به حال نظم عمومی است. (المبسوط سرخسی، ج ۲۸، ص ۲۰ و ۲۱)



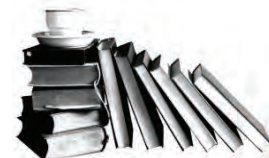
قاضی ابو یوسف - دیگر فقیه حنفی - عقیده دارد که هر یک از دو وصی در چنین صورتی می‌تواند منفرداً عمل نماید؛ زیرا با انشای وصایت، نوعی ولایت در تصرف برای وصی، ثابت شده و چون ولایت، غیرقابل تجزیه و تبعیض است باید معتقد بود که هیچ‌یک نمی‌توانند منفرداً عمل نمایند. (همان)

بررسی و نقد آرای یاد شده

از نظر ما در صورتی که وصیت به طور اطلاق انشا شده باشد، هیچ‌یک از دو وصی، مجاز به تصرف به صورت انفرادی نخواهد بود. دلایلی که این نظر را توجیه می‌کنند، عبارت است از:

آنچه از ظاهر گفته موصی در موردی که اظهار می‌دارد: «شما دو نفر را در انجام وصیت، وصی قرار دادم» این است که باید آن دو به صورت اجماع، عمل نمایند، چنانچه عرف نیز از چنین بیانی این‌گونه برداشت می‌کند و لذا باید معتقد بود که هر یک از دو وصی به منزله علت ناقصه‌ای بوده که با ضمیمه شدن به یکدیگر، علت نامه را تشکیل می‌دهند و بدین‌گونه توافق دو اراده می‌تواند خلاق بوده و معلول خود را ایجاد کند و همان‌گونه که علت ناقصه نمی‌تواند به تنهایی معلول را ایجاد کند، اراده یک وصی نیز نمی‌تواند به تصرفات وی نفوذ بخشد. در رد بیان و نظر ابو حنیفه باید گفت که صرف این که عدم اجماع دو وصی موجب بروز مشکلاتی در جامعه خواهد شد، دلیل نمی‌شود که به جواز عملیات انفرادی آنها حکم کرد؛ بلکه آنچه ما را می‌تواند به جواز این‌گونه آرا رهنمون سازد، مشقت و رنجی است که بر اثر عدم اجتماع آنها حاصل می‌شود و چنانچه این اجتماع حاصل نگرددید برای جلوگیری از این مشقت و عسرت می‌توان حکم به جواز تصرفات انفرادی نمود، نه این که در ابتدا و بدون ایجاد شدن این مشقت، به صرف این که امور شش‌گانه مذکور برای جامعه ضروری بوده، حکم به جایز بودن تصرفات انفرادی هر یک از دو وصی نمود.

در پاسخ به عقیده قاضی ابو یوسف نیز؛ باید گفت که نصب دو وصی به صورت اجتماع، هیچ‌گاه موجب تجزیه و تبعیض در ولایت نخواهد بود، زیرا اراده موصی بر این بوده که آن دو به صورت مجتمع عمل نمایند. در حقیقت، موصی اراده نموده که ولایت خود را بر حقوق و اموال، به دو فرد به صورت غیر انفرادی تفویض نماید، حال چنانچه معتقد شویم که هر یک از دو وصی باید به صورت انفرادی عمل نماید، در حقیقت ما ولایت تفویضی از جانب موصی را تجزیه کرده و به دو بخش تقسیم نموده‌ایم که این امر، علاوه بر این که تبدیل در وصیت است، به طور صریح و آشکار مخالف اراده‌ای است که موصی در لحظه انشای وصایت نموده است.



نتیجه گیری

در پایان این بررسی که تحت عنوان شرایط وصی از دیدگاه هفت مذهب اسلامی انجام گرفت؛ باید گفت که شرایط مورد بحث در وصی عبارتند از: بلوغ، عقل، اسلام، عدالت، کفایت، حریت، بینایی، ذکوریت.

اما همه فرقه‌ها و بلکه علمای هر یک از مذاهب در این شروط متفق علیه همه فرقی اسلامی بود؛ به طوری که می‌توان بر آن ادعای اجماع نمود. کلیه فرقی اسلامی، وجود حالت بلوغ را در شخص وصی لازم می‌دانند؛ منتها بعضی عقیده دارند که اگر به شخص نابالغ، شخص بالغ دیگری ضمیمه گردد، وصایت نابالغ، صحیح خواهد بود. درباره شرط عقل نیز بین فقهای اسلام اتفاق عقیده است و تنها مسأله‌ای که در آن اختلاف نظر وجود دارد، حالت جنون ادواری است که اکثریت اینان، وصی قرار گرفتن شخص مجنون (خواه ادواری یا اطلاق) را باطل می‌دانند.

در زمینه شرط عدالت می‌توان گفت که در تعریف آن بین حقوق دانان، اختلاف نظر وجود دارد و الا در لزوم وجود آن تردیدی نمی‌توان کرد. بقیه شرایط دیگری که ذکر گردید از شروطی هستند که به شدت در مورد آنها اختلاف رأی وجود دارد. به طوری که بعضی شروط «کفایت»، «حریت»، «بینایی» و «ذکوریت» را به هیچ عنوان لازم نمی‌دانند و برخی دیگر وجود آن را در وصی ضروری می‌دانند و عده‌ای دیگر فقط بعضی از آن شروط مثل حریت و کفایت را لازم می‌دانند.

در مورد زمان لزوم وجود شرایط یاد شده در وصی؛ سه نظریه مهم وجود دارد:

۱. نظریه ای که این شرایط را در هنگام فوت مرصی لازم می‌داند.

۲. نظریه‌ای که این شرایط را هم در زمان وصیت و هم زمان فوت موصی لازم می‌داند.

۳. نظریه‌ای که وجود شرایط لازم را از لحظه انشای وصیت تا لحظه فوت موصی لازم می‌داند.

به هر حال با توجه به مباحث ذکر شده در این مقاله و نتیجه‌گیری‌های پایان بحث، موضوع درخشان و مستحکم فقه امامیه و تفوق و برتری آن بر آرای دیگر مذاهب اسلامی بخوبی روشن می‌گردد. ایشان در هر موضعی با دسترسی به اخبار فراوان وارده از ناحیه معصومین (ع) و مبتنی بر قواعد محکمه حقوقی به ارائه راه‌های جامع و همه گیر می‌پردازند.

در پایان باید گفت که بیشترین چیزی که می‌تواند ما را در ادامه چنین تحقیقاتی به پیش برد؛ این است که کشورهایی که قوانینشان مبتنی بر فقه اسلامی است، در تهیه قوانین خود فقط بر فقه مذاهب اربعه تکیه نکنند؛ بلکه به بررسی فقه شیعی بخصوص امامیه نیز پرداخته و از میان این مذاهب و آراء، بهترین راه حل را برگزینند و به حدیث نبوی شریف «اختلاف علما امتی رحمه» تحقق عینی بخشند.

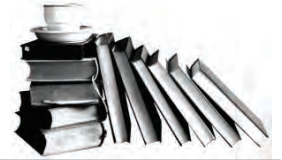


منابع

- قرآن کریم
- ابن المرتضی، احمد بن یحیی (۱۹۴۹م)، البحر الزخار، ج ۵، چ ۱، قاهره، مصر، مطبعه سعاده.
- ابن حزم، علی بن احمد بن سعید (۵۱۳۵۱هـ)، المحلی، ج ۹، چ ۱، قاهره، مصر، اداره الطباعه المنیریة.
- ابن قدامه، ابو محمد بن احمد المقدسی (۱۳۵۱هـ)، الاقناع، ج ۲، چ ۱، قاهره، مصر، مطبعه المصریة.
- ابن قدامه، ابو محمد بن احمد المقدسی (۱۳۵۱هـ)، المغنی، تصحیح محمد خلیل هراس، ج ۶، قاهره، مصر، مطبعه الامام.
- ابو داوود، محمد جعفر (بی تا)، سنن، به نقل از الوصیه و احکامها، بیروت، لبنان، دار التراث الاسلامیة.
- انصاری، شیخ ذکریا (۹۸۹هـ)، اسنی المطالب فی شرح روض الطالب، نسخه خطی.
- اوزجندی، خان محمد (۱۲۸۲هـ)، الفتاوی الخاتیة، ج ۳، قاهره، مصر، مطبعه المتوکل.
- البحر الزخار، ج ۵، ص ۳۳۱.
- بحر العلوم، علامه سید محمد (۱۳۲۹هـ)، بلغه الفقیه، ، چاپ مشهدی خداداد.
- البیان، محمد ()، اخضر المختصرات، ج ۵، قاهره، مصر، مطبعه سلفیة.
- حجاوی، ابو النجا (۱۳۵۱هـ)، الاقناع، ج ۶، چ ۱، قاهره، مصر، چاپ الازهر.
- خطاب، ابو عبدالله بن عبد الرحمن ()، مواهب الجلیل، ج ۵، طرابلس، لیبی، مکتبه النجاج.
- حکیم، سید محمد ()، منهاج الصالحین، ج ۲، چ ۱۰، نجف اشرف، عراق، مطبعه نعمان.
- خرشی، ابو عبدالله (۱۳۷۱هـ)، شرح الخرشی علی مختصر الجلیل، ج ۵، چ ۲، ولاق، مصر، مطبعه امیریة.
- خویی، سید ابو القاسم ()، المسایل المنتخبه، ج ۴، نجف اشرف، عراق، چاپخانه الاداب.
- دسوقی، محمد (۱۳۷۳هـ)، حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۷۴، قاهره، مصر، مکتبه التجاریة.
- الدسوقی، محمد عرفه (۱۳۷۳هـ)، حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، ج ۴، قاهره، مصر، مکتبه التجاریة.
- الدسوقی، محمد عرفه (۱۳۷۳هـ)، مواهب الجلیل لشرح مختصر جلیل، ج ۵، طرابلس، لیبی، مکتبه النجاج.
- دمیاطی، ابو بکر السید البکری (۱۹۳۸م)، حاشیه اعانه الطالبین، ج ۳، قاهره، مصر، مطبعه مصطفی البابی.
- رملی، محمد بن احمد (۱۹۳۸م)، نهایه المحتاج الی شرح المنهاج، ج ۴، قاهره، مصر، مطبعه مصطفی.
- سرخسی، محمد بن احمد (۴۸۳ق)، المبسوط، ج ۲۸، بیروت، لبنان، دار المعرفه.
- شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۷.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۳۷۰)، اللمعه دمشقیة، ج ۱، تهران، ایران، کتابفروشی اسلامی.



- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۰ق)، اللمعه دمشقیه، ج ۲، بیروت، لبنان، دایره المعارف الاسلامیه.
- شیخ حر عاملی (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، ج ۱۳، چ ۲، تهران، ایران، کتابفروشی اسلامیه.
- شیخ حر عاملی (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، ج ۲۸، چ ۲، قم، ایران، مؤسسه آل البیت.
- شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین (الکترونیکی)، الخصال، ج ۱، قم، ایران، نشر اسلامی.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد (۱۳۱۷ق)، المبسوط، کتاب الحجر، تهران، ایران، چاپ افست سنگی.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد (۱۳۱۷ق)، تهذیب الاحکام، چ ۲، ج ۹، کتابفروشی آخوندی.
- شیخ طوسی، ابو جعفر محمد (۱۳۶۲)، المبسوط، ج ۴، تهران، ایران، کتابفروشی مرتضوی.
- علامه حلی، یوسف بن مطهر (۱۳۲۳ق)، تذکر الفقها، تهران، ایران، کتابفروشی مرتضویه.
- علامه حلی، یوسف بن مطهر (۱۳۲۳ق)، شرایع الاسلام، ج ۲، نجف، عراق، مطبعه الاداب.
- علامه حلی، یوسف بن مطهر (۱۳۲۳ق)، مختلف الشیعه، کتاب وصایا، چاپ افست سنگی.
- فنانی، زین الدین بن عبد العزیز (۱۴۱۶ق)، فتح المعین بشرح قره العین، ج ۴، قاهره، مصر، مطبعه مصطفی.
- قاضی، محمد ملاخسرو (۱۳۰۴ق)، درر الاحکام فی شرح غرر الاحکام، ج ۲، قاهره، مصر، مطبعه الشرقیه.
- قرطبی، ابو الولید ابن رشد (۱۹۹۵م)، بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، ج ۲، بیروت، لبنان، دار الفکر.
- کاشانی، ابو بکر بن مسعود (۱۹۱۰م)، بدایع الصنایع، ج ۷، چ ۱، قاهره، مصر، مطبعه جمالیه.
- محقق کرکی، علی بن عبد العالی (۱۴۱۴ق)، جامع المقاصد فی شرح القواعد، تهران، ایران، آل البیت.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۳۸۴)، میزان الحکمه، چ ۱، ج ۱۰، تهران، ایران، دفتر تبلیغات اسلامی.
- مغنیه محمد جواد (۱۳۶۱)، الفقه علی المذاهب الخمسه، چ ۲، تهران، ایران، اسماعیلیان.
- مقدسی، عبدالرحمن بن ابراهیم (۱۹۷۵م)، الانصاف فی معرفه الراجح من الخلاف، ج ۵، قاهره، مصر، مطبعه الامام.
- مواق، محمد بن یوسف (۱۴۱۶ق)، التاج و الاکیل لمختصر خلیل، ج ۶، طرابلس، لیبی، مکتبه النجاح.



Comparison of the conditions of the testator from the perspective of the seven Islamic schools of thought

Abstract:

The discussion of wills and the issues surrounding them have long been the subject of research and investigation by scholars of Islamic law and jurisprudence. What has made this issue important to him may have been that a person who does not believe in the principles of religion and religious ideology, due to the fact that with his death, he considers himself mortal and entangles the scroll of his life. Bind **doesn't** pay much attention to the situation after his death, and he doesn't care how his property will be after him and what it will be used for. But in a society where people believe in a religious belief and believe in resurrection after death, the role of life after death is more important and more dangerous than life before death. Therefore, people who believe in the afterlife are trying to correct and manage their affairs after death; Because even after death, they consider themselves responsible and committed to the religious orders that were revealed by God to the prophets. In this research, the place of the will in previous societies and then in Islamic religions and its importance have been analyzed and studied in a comparative manner.

Key words: will, seven religions, testator, testator, testator.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی